

آگاهی شود
اند اما خیلی ها هم از پوشش امور مازنی و اندو و اینها "حق"
دارند که اشتراک کنند . محمد رضا شاه خائن و خاموش کسی که بیود
ما سرکار چون بی طوبیة الاغ تعالیان نام بریز مرکز جهان بود و
"حق داشت" بگوید هر که آنچه را ما میگویم بخواد - دستش را
میگیرد و چون او میبیند ایندیش میبیند برای اولین بار اینها را
کری که مخالفین آن است مبارز و پیشرو بی غیرت بودند با شدت کثرت
میکنند و به هر حق حیات دارند و "روزنامه های جدید تان را هم که
میخوانند" و این باطل و حقیقت نشینی ها و آوازیان در آنها به بیعت
های از مخالفین (میگویند مخالفین چون بیعت رضا شاه طغیان سالیهای
سیاه انقلاب میفکنند) آنچنان با شوخ و خرد میزند "و مر اعیان" عمل
کرده که صف مخالفین خود را به برین دربارت میگویند و در این
مخالضان از جنس هستند و پیوسته در اینها در اینها از عقیدت
ها میخوانند و چنین نیز هست - که آوازیان به مخالفین یاند اما به
جنسها اند هر جنسیتی از هر دره رخنه در پیکر این طبعه در حال
بریز برای فتح و در هم کوبیدن اینها استفاده خواهد کرد
طبق حیلای خام حکمرانان همیشه بنای در صوف جنین ایجاد میکرد
و از صلاحت برتری آن میگفت . همین جا به عنوان حاشیه میگویند
که متنا آن خیال "جناح های پرورانی" در صورتان نیست به نوبه
و مردم است . اما آن همچون همه مرتجعین مردم را گروهی افراد
بی فکر و بی اراده می دانند که بر این میخوانند آلت دست هر کسی
ناگرددند و این گریه را میگویند و به نوبه نوبه از گوشه و کسار
برنامه ها و تبلیغات میروانند . آنان پیش خود "می اندیشند" که
این نوبتی که در خیال اینها است یعنی طرفداران شریعتند از این است
یعنی طرفداران حقیقی یعنی طرفداران حقیقی یعنی طرفداران
- سنیها و پیروان هم پیش هر چه را در پیش بگیرد طوطی وار تکرار
خواهد کرد پس اگر ما فلان رهبر را - آقا که امید سازنی را امروز
- جلب کردیم یا اگر نکرده نام اینها بفرقه را انداختیم و حکومت خواهیم
کرد داخل از آنکه - و اینها رویشتر نشان خواهیم داد - که اینها سر
خلاف همه آن راههای دیگری که این باورهای "تجریه" آن استفاده
میکنند - سیاست را نکرده است و در خیالان تعیین میکند و نه هیچ رهبر
سازگار می شود بی باک میگوید . حیران جنبش آنچنان طبیعت است
و اینهمه خلق آنچنان بی و طبع آگاهی همان مردم کوه و بازار را
آنچنان بالا که فقط جنبش کمونیستی و انقلابی دارد و مردم است . . .
دشمن - و منافقانه به هنوز خیانتیان - حرکت کند و همه "رهبران"
را فرستد تا این که در گذشته است او بنام این حاکم نوبه هادر
خیالان است و این جنبش هم "تجریه" است و اینهمه جنبش
است که اگر "رهبری" فریب چند روز آزادی انعطافی را خورد تنها
کار خود را ساخته است و بی
گنیم که "مردود" مثل کردن برخی نسمه های کاری بخشی از
مخالفین را تا کارگردان و بی آن "تفرقه و سرکوب و دیگر تمام"
شد و دنیا به کام شد . اما نشانی آگاهی نوبه رژیم از همان دره
رخنه ها نیز استفاده کرد و باز صوفی که تراز بود در جنبش نوبه خود
کسترد و نه متحد تر کردید . در این جنبش به در افتاد و نیز تیر
و به سرکوبی کشید "وقوف خدمت مارت خلق در برابر آن خاک استعمار
- زده به پیش افتاد و هیچ کوی و برزی را در شهر و شهرک از برکت
هیولای بخش خود محروم نگذاشت . و در آخر بیهم بر آمد و در یکی
از مراکز طغیان کارگران اصفهان کرد . گردباد طغیان هستی
تعمیر را در هم کوبید . این دیگر تراز آن صرعه ها بود . مردم زخمه
کش و ستمزده اصفهان کارگران تاز و تیرانی که در نه سال طولی
چشمشان خونشان را میگذرد و اینها هم از افتراشان را با وحشیگری محض
داد و بودند "بیا خاشاک بپوشان" زنی طغیان بود و در همان لحظات
اول سوز شدن نوبه به خیالان و طوهار همه نوبه های "فیرال متنا"
نه در هم نوردیدند و به پیروان مردم و آن سالها به جان مردم ریختند
اما کاری از پیش نرفت . ارتش را به خیالانها کشیدند و زخمیان اصفها
جواب گویا را با گلوله دادند . و چه گناه گویان! آننگ در دست
خلق! اگر از وحشی و در باره هر کسی از آتش گویا کردید . گفتند که
سپاری از سربازان ننگهای خود را به مردم دادند و جزا جیستن
تکنند . اگر کم کردید "باید گفت این کوششها و دیگر انقلابیون بودند
که کم کار کردند و در حقیقتند . و گرنه سربازان بیشتر از اینهم میکردند
نوبه های مردم جان به نبردند و ما در پیشانی همه اینها مردم
اصفهان نشان دادند که تا دستیای به نفع ما به نفع نرسیدند
طغیان این نرسد استعمار نفعها با هیچ فریب و نوبه خلقی در
بزم بیگرجوشان ایجاد نخواهد شد بلکه روزی نیز مردم خود را ننگ
مل بختید . هر گویا را تا به ملخ بکاری سلیمان نوبه بود - تنها
تعمین کننده فطری ستمی بیگار ارتقا خواهد داد . اصفهان
حکومت نظامی شد . هفت جانی سخن و سخت جنگی این مرحله است
میگویند که یکی از عوامل بر حسد دیگر و سخت جنگی این مرحله است
جنبش که بسیاری دیگر نیز میگویند بیخاسته از است . باید گفت در
زخمکنی است . طغیان اینک گفت محمد رضا شاه "تیران اصفهان"
خود صف مخالفین را تا درون در بار نیز نگزشتند و او با اینکه
برای این امر طغیان و اختار خلقی همه - البته هر بخش در چنانچه
تغایهای بود - در خیالیت و طبع کارگری با کمال شایسته
گفت به خاطر کارگری کوششها و اعتراضات خود مانند درون جنبش
کوشش "چون به نیایه یک طبعه محور خود را در میدان مبارزه"
سیاسی اعلام کرد و بیکن طغیان هم اینها و اوضاع و احوال است
که با یک گستره و این جنبشها را نوبه زخمکنان مردم را کارگران

ستمزده و در همان آوار شد و هر خرد و روزی از حیاتی ستمزده شده
شهری شکل میدهند . و اینها مردم شدن طبعه های کارگری در راه
رزه هر شهر و محور شدن شهرهای کارگری در کل جامعه بروشنی نشانی
میدهند . زمانی که تیران تهران با اینها استوار و بی سگری سگر
حمله کوی کارگران در لایور کوبت سازی بود بجای که رزمایش استوار
دند و هستی رزم را در آن زمان به یاد دادند و جان خود را نیز
و شته این لایور ساختند . و زمانی که از صد ها قربانی جنایات روز
در این شهر تمام جنبش نغری را اعلام کردند . باز اکثریت را کارگران زحمت
کش داشتند . هر زمان تهران جنوب و شمال کرد . هیئت انگیز ترین
فریاد . فریاد طبعه های کارگری جنوب شهر بود . و بالاخره این شهر
کارگری اصفهان بود که حاشا آنج . یک دوره جنبش ماهه از سازش مردم
ما را آفرید . و همین ترتیب به یکباره از یک سو نوبه و پیوسته
تیرید همین سان خواهد بود و افزون از این تا روز بیرونی . و چرا
جز این یاند؟ آیا این طبعه کارگر ایران نیست که طی تمام سالها
سیاه حکومت کودتا و انقلاب سفید و حشانه تر از هر طبعه و قسطنتر
دیگری استعمار شده و هر روز آماج هزار و یکبار نوبه و پیوسته
است؟ آیا این طبعه کارگر ایران نیست که نه تنها خود استعمار شده
و ستمزده ترین طبعه جامعه بلکه همین استعمار شده ترین و ستمزده
ترین بخشهای دیگر طبقات و اقشار خلق نیز هست؟ آیا این طبعه
کارگر ایران نیست که عوارض حاشیه خرابیها و آوارگی در همان ایرانی را
در سراسر زندگی رنجبار خود پیدا میزند هر چیز و طبعه دیگر همسیر
میکند و زخم و درد در همان ایرانی را از زبان ناپایدگان زلفه نسین
آش و گریه از آن هرگز دیگر . در کارگری سرفه خشک و خالی خود میخورد
و بلبل میگرد و گیتی حقش را ستمزده؟ و آیا این طبعه کارگر ایران نیست
که وارد جبهه های جنگ شده کارگران و کوششهای بی آن کشور است
بیشتر از همه ای که در اینها است . ستمی را در اینها است که تنها راه
این را بود . پس هر حق اینها و جز اینها استوار بود
نوبته انقلاب سفید با کثرت در دست داشتن دلال بزرده غارت
تعمیر یعنی مردم و اسیر ساختن نوبه و وسیع زخمکنان این کشور در
جنگال این یک منت نازکتر هر بی سوزی نایه . خامعنا را آنچنان
فطری کرد که در هیچ دوره گذشته سابقند نشده است . یک ستمزده
انبوه زخمیان شهر و روستا همه طغیان و انقلابی را با غارتگری بیگانه
در این کشور مخالفند . و سوی دیگر کشتی وطن فروش بیگانه ستمزده
هستی نشان بر کوی با مال شدن هستی خلق به خود . حاکمان استعمار
گرایست . و در طبعه ضد برسد مخالف و خلق نوبه در بی اشتراک جافع
در طبعی که هر یک کوششهای دیگری شده است . مبارزه خشن و
خرد کننده ای که امروز در ایران جریان دارد متنا . حسد نوری بسیار
خسوت و مرمزدی در دست خاطر این طبعه بندگی است . و اگر امروز
مرکز هر طبعه را بخواهیم . در طبعه زمین مرکب است . در برابر است
و دلالان آمریکا و در طبعه خلقی طبعه کارگر تهران صا و دیگر
زخمکنان همانسان که در طبعه زمین طغیان است "جناح های
دور اندیش" هم وجود دارند با نفع و سیاست . در مار حرفه آخر است
در طبعه خلق هم طبعه ای که اینها را بی باک و بی نفعی هم وجود
داشتند . که با سیاست و بی ناست مخالفت خود را با هر گونه
اقتال غیر "انگام" دارند . این طبعه کارگر و دیگر زخمکنان که در
خیالان حکم میروند و این جنبش در جانش از زندگی دور است
که در هیچ قسمت هم نیست . طبعه بندگی و بی نفعی نایه سوز
مبارزه چنین حکم میکند . و اینهمه باز بر حق اینها و جز اینها نتوانند
بود
از اصفهان میگویند و همین عظیم مردم شهر که همان جنبش است
حاشا از زندگی طغیان کارگران زخمکنان را دست . در اصفهان ستمگر
نظامی اعلام شد . در آنجا حکومت نظامی پس از طغیان مبارز
عمر حکومت سواد این در گرفته شد "میگویند خلق حمله سلاح سرد را
کرد را نندارد . حشانه نوبه زخمکنان شعار تاجوزی در بیشتر
پهلوی و خواست استعمار جمهوری در کاروانک و حشانه این نوبه حاشا
خند سلاح زمین و ستمزده . خطاها های حکومت نظامی شاه و در
گویی سلطانه ما مردوران رزم هر شب هر شب و افزون بر هفتصد
ششصد تن از این شهر اشغال شده . در سراسر کشور اینها چیزی
نمود که برای در باز پهلوی قائل نموده باشد . از سوی دیگر جناح
های "دور اندیش" را نیز به آن ششده رساند که در حشانه خود
یاند حاشا "استعمار" کرده باشند . باید این شکست خالی شده در
سرد استهای کاغذ فرفری "نارنگ اند ستمزده" از مشاور "آرامی"
مخبر رها شده و "هفت روزگان" از آن آرمی . و کارگران و تیران و
.
استخاری که از رخنه های این عظیم نوبه گرانه سرور زده و نفع
مردم رسیده . حالکی است که خط رها شده از همان آغاز طرح دست
زدن به یک گشتار وسیع ده "بازنده هزار نفر در چندین شهر ایران"
شده است . اما از سوی مشاورین مخوفانند که محدود و حشانه
باشد . در همان استعمار زخم خورد و در خون نخواهد . با نایه
بگردد و بالاخره به آنچه در ستمنا رکن آبادان صورت دادند "فایح"
میشود . "فایح" میشود که هشتصد نفر استار بیگانه هشتصد نفر
زن و کودک . مرد از همه جای ستمزده در کوره آدم نوری پهلوی ستمزده
و خاکستر نوبه . تا آن فریاد خاموش نشدند "مرگ شاه خائن"
یا سنج گفته باشد . جناحی که در دست عمل جنبش و کشتی در تازی و نوبه
نشتور شخص خود . رها شده و مشاورین طغیان در حشانه رکن آبادان به
مرحله عمل که داشته شد . روی همان جنگباران تاریخ را سفید کرد .
هبطر همی گشت و ستمزده . اما نه زنده زنده . در ستمنا رکس

آبادان طی یک نوبه جنگبارانه در تازی هشتصد تن از حشانه
رندید بود و ستمزده و نظام ستمزده را باید بخت و ناز تنگ شاه
از خطر شستی خاص می باید . اینها دیگر که "طغیان حساب شده" بود
این بار دیگر باید تیر زده بود . اینها دیگر که "طغیان حساب شده" جیبز
شده بود . و حتی اختار و تفریح تاریخ و مجلس . شهر کارگری آبادان
ش ۲۸ مرداد نوبه . اینها و عاقلین هم "طغیان های از برای"
از یکسو چیزا زوری طغیان ها از فرار خواهد داد . از سوی دیگر
لیبرالها را نندیدند از طغیانها از خبر خواهد ترسند . از سوی سوم
"نوبه" هائی از افعال تیرا برای مردم ترس خواهد کرد
بلا فاصله نوبه های از تیرا کوشش کردند که هرگز نوبه افعال تیری محکوم است
و از جملها بشک برود در ارا کند . دستاها های تبلیغاتیان است
بشماره بر سرگردند و خواله از قبل آماده شد در تاز تیرا
کردند . اما حاشا چه ؟ فریاد صبح "پیش آبادان سراسر ایران را
فرا گرفت . اینها فطری نانی از کین خواهی نیز فریاد خشمنا مردم
در شاه خائن را دنبال کرد . و همه گریان گفتند . عامل اصلی حشانه
ستمنا رکن حشانه است . اینجا هر گاه خلق دلاور ما کار خود
را کرد . حاصل جنایت نوج و آرمیها هم ستمنا رکن آبادان نفعند
در روزین صوف خلق بلکه با نسی که باز هم بیشتر حشانه حشانه
از یکسان بر شستی بود . با کوششها و ستمنا رکن آبادان نفعند
.
از این پس دیگر رفته کارها به تمام یعنی کشتار . فعالیتها
در مقابلها . جنبش مرکب و هشتادگی خود . را از دست داد .
و همین رو سخت و صله نوبه بود . تبلیغات راه خود را گرفت . پلیس
را خود را در برابر مردم خود را . مرکز اصحاب زمین صرعه خورده
بود و کشتار را از دست داد . مردم و مردم بیشتر استفاده را از
این با نسی که جنبشها در دست کردند . از جنبشها ستمنا رکن آبادان
یا بر تازی حکومت نظامی . با ستمنا زمین حشانه نوبه و با بر تازی
نوبه . و همین دلیل بود که بیشتر مردم نوبه که نوبه از قبل بود
"معدوم خواهی" از کار تیرا . در حالی که پلیس در بیشتر اجتماع
مردم را به گلوله می بست و صدها نفر را میکشید و از برای آبادان از قول
آقای ستمنا نوبه میگردد که کوششها هم باید اجازه فعالیت داشتند
باشند . در حالی که در تهران کارگران تیرا مردم را به طغیان و لای
یا آب و تاب میدادند . در تیرا تیرا از شهرها هر حرکت مردم به
گیری خوشی با پلیس می انجامد . "در دولت آتشی طغیان" میگوید . نوبه
تیرا "تیرا" . اما میگوید آتشی میگردد . آتشی حشانه است
خفتنی خواهد برضت مردم نوبه . ننگ ستمزده . صبح اسلام در داد
حل بود . آتشی غریبی بود و وطنی بود که دوام نمی تواند باورد
یابد بکشد . تا فرای زمین به کف می یابند . سکه در آن لحظه
خاص به تمام سر حشانه سلطت حشانه شاهای بود و این هنوز حشانه
نوبه است و نوبه سواد باید باشد . در نوبه ستمنا رکن آبادان جمع کرد
گدشته که بر ستمزده . از دوران کامیونهای "والدین دانشجوین"
تا جنایت رکن آبادان
اندیشی های گذشته . صبح راهی جز شدنی افتار و سرور بر پیش
وجود انداخت . محمد رضا شاه تا باید میگفتند و میگفتند . ستمنا
میگوید . "حکومت آتشی طغیان" یعنی آتشی نخل بی شاه و مردم با
تمام و نفع های عوام فریادشان کاری از پیش نرفت . با برخی خانواد
بنا کرده شد . "توفانی" بود . برای ستمزده . از آن است . نوبه
مداری به ماه ملت گرفت . و ایشان هم اعلام کردند که ما به نفع
به دولت ملت به هم تا به کارها رسیدگی کند . یعنی کار مردم
سفاهه بر نوبه دنبال کاران . اما مردم دیگر نفعی برای ایران نند
شند . و در دولت کالی بود . به ملت به ما به نفع و نفع ستمزده
"ظواهرات بدون اجازه ستمزده" در نوبه عیال ستمزده
اینجا است که گنیم رویشتر نشان خواهیم داد که سیاست در خیالان
و بی نفع نوبه رژیم حشانه . و در نوبه صبح مردم "رهبری"
حدا از آنها حکم حکم نوبه ستمزده در خیالان است . هر دره
انحراف از این حرکت رویشتر رهبران را طی چند ساعت با نوبه
کابل بسیار . اگر سربا با حشانه بودی . بودی و گرنه مخالفت که
صبح . در راهی تزلزل باز خط بی نفع خواهد که است . چرا که خط
است . و این رویشتر از هر زمان دیگر در نوبه حشانه بسیار است
آبادان تا حکومت عیال به نمایش داشته شد . با راه مردم به نفع
و بر تازی "دعوت شدند . اما این حاصل بود با نوبه هم بر این
مان به دولت بود و نوبه مردم . دولت دیگر چیزی نداشت که بسیار
مردم هم این حرفها تا نوبه در حشانه نداشت . و ستمنا رکن آبادان
آنها بود که میخواستند وسط و بگیرند . و با نوبه و نوبه بود
- تیرا -
این دوره کوتاه اما پر از هم به آتشی نوبه نوبه و گنیم
که برای شاه راهی جز کشتن و کوشش و با به اجرا کشتن طرح
جناحکاران است که از قبل آماده و داشتند . چپارینه
شهریور دولت اعلام کرد که از این پس تیرا هر گونه احتمالی بند
اجازه رفتی پلیس صبح است . صبح خشمنا به نوبه ۷ طغیان نفر
در سرتایر ایران و در طغیان نوبه در تهران به نفعی در ستمنا
ظواهرات و نوبه ستمنا رهبران طغیان از نظر عمیق انقلابی مردم
امروزین مردم به بسیار نیست . اما اکثریت به نفع عنوان این
یکی قابل فحش نیست تمام تاریخ این . و سالها را با کوششها را با
این رویشتر در کار هم . گنیم نوبه نوبه نوبه و عمیق انقلابی
بند در نوبه ۳

و یا ارتجاعی. (لنن) درباره شعار ایالات متحده اروپا تا یکدست از ماست) و در پیوند با سیاستهای اقتصادی و اجتماعی در واقع این دو جنبه‌های رنگارنگ در تاریخ ۶۰ ساله اخیر برای نفی انقلاب بولشوی در اروپا، چه بصورت تئوری (الترامداریالیسم، کاتولیکی، چه بصورت تئوری، انقلابی بی‌دین، ترسکی، وجه بصورت تئوری، همزیستی خالصت آیزن، خروشیف، مائو، ژانسون، رشد ناموزون، را که برای انقلاب چین و برونلاریا در درجه اول، جیز در بگری، مائو زوم انقلاب پرولتاری و جیروزی سوسیالیسم در یک یا چند کشور، آریا، معنی پیدا کرد، در آن زمان، با این برخلاف لنن و استالین معتقدند که رشد ناموزون سرمایه‌داری، در دوران امپریالیسم نسبت به گذشته، تنها تشدید یافته است، بلکه تخفیف یافته است، مدافعین شوروی، همه جهان، نیز برای اجابت تئوری سازش طبقاتی، خود در رتکامل تئوریهای کاتولیکی، ترسکیستی و خروشیف، علم، دین، تئوری، اوهم، در عمل و چنین نظریاتی را، ترویج میدهند. بجای در این ایشفا، مکتب است سوال شود، آیا اتحادیه کشورهای اروپایی، (که این روزها از طرف امریکا، با ایستهای اروپایی تشکیل می‌شود، و قرار است بنیاد شود) موفقاً امکان پذیر است، آیا میتواند در مقابل دوا بر قدرت معنایه بیک و نه اساسی، و سلطنتی، مقابله کند؟

البته اتحاد های امپریالیستی و در اینجا مشخصاً اتحادیه دینارویایی غربی، از لحاظ تاکتیکی، و نوعی، عملی است. روشن است که مقصود این اتحاد - (که در بالا بحث شد) - تشریح نمودن (از جمله قاضی است) - سوال دیناری، که در اینجا با آن مواجه هستیم، نیست، بلکه این اتحاد، نوعی جنبه در چه منظور است و عملاً متوجه چیست، وجه معنی را در عمل میتواند بازی کند؟ لنن در آن زمان، جنگ جهانی اول، در توضیح غشاله اتحادیه کشورهای اروپایی، گفت: «المتأسف» سازشهای میان سرمایه داری، از آن بود و لذا مکتب و از این لحاظ حتی تشکیل کشورهای متحد، در اروپا نیز بنا بر اساس سرمایه داری اروپا، اندکی است. اما این بار چه؟

دنیاره اینکه مشترکاً سوسیالیسم را در اروپا سرکوب نتوانند و مشترکاً مستعمراتی را که به قدرت برده اند، در مقابل زاین و امریکا، که با سرمایه فئودالی استعمراتی، این نهایت دل آزرده اند، و در نظر، هم قرن اخیر بطور غیر قابل قیاسی اروپا، عقب مانده سلطنتی، که از طرف کپولت، رو به فساد، میزود، سر، بع در قوت گرفته است، حراست نمایند؟ (همانجا)

در نتیجه می بینیم که در شرایط ۱۹۴۵، اتحادیه کشورهای اروپایی از یکطرف برای سرکوب حلقهها، انقلاب و سوسیالیسم در اروپا میگویم، مقابل با زاین و امریکا، که منظور حفظ استیارات امپریالیستی اروپا، که در شرایط آن زمان است، اگر این اتحادیه تشکیل می‌شد، آنگونه که لنن تا یکدیگر، بیشتر متوجه امپریالیستی امریکایی، و زاین، «میتواند از راه بخام طر شرایط جنگی، که در آن زمان بین امپریالیستها، حکمفرما بود، ولی در شرایط کنونی، آیا اتحادیه امپریالیستی اروپایی، (که به عقیده مدافعین، شوروی، سه جهان، باید از آن دفاع شود) میتواند عملاً، مستقلاً در مقابل هر دو، قدرت را استناد کند؟ و یا حتی بدون وجه تعلق آن، قدرت را استناد کند، در صورتیکه عملاً بطور مستقل این سخن را باری کند، به آن علت بود که اروپای غربی، آن زمان در مقابل امریکا و زاین، (هر چند که این دو متحد شدند، نسبت به اروپا، نمودار بودند) هنوز مرکز ثقل امپریالیسم در شرایط آن دوران، نبود و منجمداً در قدرت امپریالیستی امریکا، و زاین، نیرومند بود و «میتوانست در مقابل آنها ایستادگی کند، و با وام آورد، امروزه با طر تغییرات، توازن در آن، ارد بگاه امپریالیسم، اتحادیه اروپایی، که تنها قدرت جهانی با دو این قدرت، بلکه حتی قدرت مقابل بیک، از قدرت را، بدون اتحاد، و اتکا به این قدرت، دیگر ندارد، حتی خود مدافعین، شوروی، سه جهان، نیز مجبورند به این مسئله اعتراف نمایند: «درست است، سرمایه داری، آنحضور کشورها، های اروپای غربی، زاین و غیره، هزار و یک بند با ایالات متحده، داشته و در مقابل، با خطر سوسیال امپریالیسم روس، این کشورها، میانه بین، «ختر حبابی» ایالات متحده، اتکا نمائند.» (خبرنامه یکن شماره ۴۵، ۱۹۴۷)

در نتیجه نقش که اتحادیه اروپا، در خارج از اتحادیه، قوای نیروهای امپریالیستی، در جهان امروز، میتواند بازی کند، همانا شرکت در تق بندی یکی از دوا بر قدرت (امریکا) بر علیه این قدرت، دیگر (شوروی) بخاطر توپیکه اقتصادی و مخامف امپریالیستی این می باشد، و که بخام تئوری مستقل در مقابل دوا بر قدرت، و یا یک اهر قدرت، به این ترتیب آنچه که از نقش فعال و مستقل اتحادیه اروپای غربی، عملاً حاصل میشود، چیزی نیست مگر مقابله با نارضایتی، طاوت، و انقلاب حلقه های اروپا، و دیگر حلقه های جهان، مگر سرکوب انقلاب و سوسیالیسم در اروپا، مگر جاول هر چه بیشتر کشورهای وابسته، که به بین منظور هم از فاشیسم و هم از تئوریهای سازش طبقاتی استفاده کرده اند، در صفحه ۵

تد ارك برای جنگ امپریالیستی، که تحت رهبری دوا بر قدرت امریکا، و شوروی، صورت می‌گیرد، این اتحادیه اروپای غربی، و زاین، علیرغم اختلافات و رقابتشان با امریکا، با توجه به حدود هزار و یک بندی که با امریکا، (که در واقع، شوروی، مکتب جهان، نیز به این معترفتند) دارند، برای منابع امپریالیستی خود، در دست به دوا بر سرمایه های کشورهای اروپای شرقی، و دوا بر سرمایه های غربی، می‌کنند. و در این شرایط، با بلوک بندی دوا بر قدرت بخاطر توسعه اقتصادی، پشان گرایش به سوی امریکا، یگا دارند. بازار مشترک (بهمراه باتور که در حالت حضور، قوای نظامی امریکا، در آلمان، بلژیک و ایتالیا، را در بردارد) و زاین در آسیا، و حضور قوای نظامی امریکا، در آن، (بنا بر هزار و یک بند با امریکا مرتبط بود، و در بلوک امریکایی، دارند) بودن اروپای غربی و زاین، (علیرغم اختلافاتشان با امریکا) در بلوک امریکا، در رقابتشان با شوروی، در قبسطا بخاطر نفوذ بیشتر سیاسی، و توسعه اقتصادی شان، برای کسب بیشتر بازار و مواد خام، و برای صد و سرمایه، هم به کشورهای عقب افتاد، و هم به کشورهای سرمایه داری (مانند اروپای شرقی) میبندد. و این از ماهیت و خصیصه امپریالیستی آنها سرچشمه میگردد.

مثال بارز این رقابت میان امریکا و اروپا، و شوروی، در دوره افترقی می بینیم، که چگونه هر یک با سیاستهای اقتصاد، هم گریبان بگ گریبان گرفتند، در این میان حلقه های مستعمرات را از طریق نیوکلر، خوسرید، و مزرع خود، چنان بگ بگس می‌اندازند. امپریالیسم فرانسه که بنا بر نسخه تئوری، سه جهان، حلقه های افترقی، بشمار می‌رود، و در عرض یک سال، گذشته، بار بار به آن قاره لشکر کشی نمود، و با اژدهایگا ههای نظامی قابل توجهی، در چندین کشور افترقی می‌باشد، و یکی از بزرگترین صادر کنندگان جنگ افزار، به حکومت های نژاد پرست جنوب افترقا، بود، و سرمایه حساسی هنگفتی، در جاب، و موریچیا، و مراکش، و... غرض بکار انداخته است، و منابع طبیعی، منجلی به حلقه های افترقا، را می‌داند. امپریالیسم شوروی نیز از طریق مزروران خود، در عرض یک دو سال گذشته، چند بار به مناطق حساس افترقا، لشکر کشی نمود، و حکومت های مترفع را بر علیه حلقه های مارز افترقا (چین، آرژانتین، تا به این وقت، منسل کرده است، امپریالیسم امریکا نیز که در این دردی از نشان، خصاسم، سزائی، دارد، از طریق مزروران مترع منطقه، خارویانه خود، چون شاه و ملک خالک، تاکنون، چند بار به لشکر کشی و مسلح کردن، مرتجعین، افترقا، حین میجوزی، قائل و خونخوار شیشه است، و از طریق سازمان سیا، بزرگترین شبکه های جاسوسی خود، را در ارضی نقاط افترقا، سازماندهی نمود، و همچنین با ایدو، و ماب بر جنگی، اسلحه ها، به باران مترع خود، را بر افترقا، پراکنده، باروت دست کرد، است، روشن است که زاین، مرگات و مانورهای امریکا، بالستی، هدفی جز گستراندن، حوزه های نفوذ، و تد ارك بگ جنگ امپریالیستی، برای تقسیم مجدد مستعمرات و سوزن مستعمرات ندارند، و چه در اینجا، بگت لنن، «مستعمرات، از مستعمرات، حوزه های نفوذ، و ایدو، و سرمایه، مگر اینکه (حتمن چیزی) امکان به بر است، به معنای تنزل یافتن، به سطح کمترین زهد، فروشی، است، که هر یکمینه، به روحند، این درباره اصول عالی، مسیحیت، موزه، فیما به، و مسیحیت، شان میکند، که به قیران، خوب اگر نیویلیتی، بلکه، اقل، چند صد رول، سالیانه، به هند، (لنن درباره خصاسم، ایالات متحده اروپا، ۱۹۱۰)، اگر در سال ۱۹۰۹، خود، سطر راجع به چشم پرشی، از مستعمرات، حوزه های نفوذ، و صد و سرمایه، توسط امپریالیستی غربی، و دستخود، شدن، اینان با حلقه های کشورهای، سه جهان، همبسته، در سالها، شدن، با کشمکشهای زهد، فروش میخی می نمود، امروزه، حلقه ها، بار از آن، بدتر است، و بخام، هضم، شدن، با مصلحت رسی، استعمار، و بواسطه، است، در اینجا، قبل از اینکه این، سخت، را، خاشه، د، هم، شوروی، است، تا به ساله اتحاد، اروپای غربی، و نقش، کسب، مستقلاً، قادر به بازی، در صحنه، روابط بین المللی، و اوضاع، جهانی، است، بگ، اشاره کنیم، در عصر امپریالیسم، از نقطه نظر اقتصادی، و هفانظور، که لنن، به نشان، میدهد، بوجود آمدن اتحادیه، به های، وام امپریالیستی، معنایه، بلوک، همگن، در یک، در ورن، نسبتاً، طولانی، که در محتوا، جیسوری، جز شاید، شوروی، «الترامداریالیسم» کاتولیکی، مرتد، به شکلی، دیگر، نسبت، به پیچیده، امکان، پذیر، نمیباشد، قبول، بوجود آمدن، این، جنبه، اتحادیه، هائی، فقط، از نقطه نظر، نظریاتی، ناشی، میشود، که در نشان، از رشد، ناموزون، اقتصادی، و سیاسی، سرد، مایه اری، چیزی، جز زنده شدن، اختلافات، امپریالیستی، و یا «مظلوم شدن، برخی، از امپریالیستها» (واژده، مستقلاً، در آن، حصلت، می باشد، لنن، گفت: «لنن و الحساسیت، شرایط، اقتصادی، امپریالیستی، در سرمایه، و تقسیم، جهان، به حلقه های، استعماری، «مستعمرات» و «مستعمرات، بگ ایالات متحده، اروپا، تحت سرمایه داری، غیر ممکن، است

در باره شوروی... استالین در ۱۹۲۵ در مبارزه با ایرونیستیهای که بگوشی در بگری به نقاشی جبهه سرمایه داری تحت عنوان «تکلیت سرمایه داری برای در ورن، طولانی، مشغول بودند، چنین گفت: «البته اگر قانون رشد ناموزون سرمایه داری (که) به بد بگری ها و جنبه های کشورهای سرمایه داری از بابت مستعمرات می انجامد، میگوید، نبود، اگر سرمایه داری، میتوانست بدون صد و سرمایه به کشورهای عقب مانده، کشورهای که در آن مواد خام و کار آبران هستند، تکامل، یابد، بلکه سرمایه استفاده نمیشد، بلکه برای پیکرمت جانی، کشاورزی، و برای بهبود شرایط مادی در حقایق، و در آخر، اگر این مازاد به منظور ارتقاء، استاند، از زندگی همه توده طبقه کارگر بگ، میرسد، (اتکا) هیچ نشد به استعمار طبقه کارگر، میو، کسب، اشت با هیچ سی خشان شدن در حقایق، تحت سرمایه داری، خود، نمیشد، هیچ نشد به ستم در کشورهای مستعمره و وابسته وجود نمیشد، و هیچ در بگری و جنگی بین امپریالیستها وجود نمیشد، استالین و لنن، آنگاه سرمایه داری، دیگر سرمایه داری نمی بود. (استالین) نتایج کار جهان، کمترین حزب کمونیست شوروی (بلسویک) ۱۹۲۵، تا یکدست از ماست) به کمین تریتی می بینیم که رشد ناموزون سرمایه داری در مسیر تکاملی خود، هم به تشدید مبارزه مابین امپریالیستها، و در نتیجه، رشد خطر جنگ، امپریالیستی، و هم به تشدید استثمار بیشتر حلقه های کشورهای امپریالیستی، حلقه های کشورهای عقب مانده، و در نتیجه، رشد عامل انقلاب حلقه های می انجامد.

بعد از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم امریکا سرکوب گری اروپا، که امپریالیسم را بخام، د، و کشورهای اروپای غربی، و زاین، سخت وابستگی اقتصادی، این امپریالیسم قرار گرفتند، برای مارکسیست، کمونیست، در آن زمان، روشن بود، کسب تاثیر قانون رشد ناموزون سرمایه داری (و فترتی، کسب سوارزات حلقه های جهان، ویژه حلقه های آسیا، امریکا، لاتین و افترقا، نیز بگ، امپریالیسم، ویژه امپریالیسم امریکا، زاین می کنند) تعادل توا به این صورت، دائمی، نتواند داشت، و کشورهای اروپایی، و زاین، بخاطر تامین بیشتر منابع آمیزه ایستی، شان، خواهان، استقلال، از امریکا، خواهند شد، در آن زمان، استالین، هافو، و این، خوجه، به تشدید، به این مسئله، اشاره کردند، تحت تاثیر قانون رشد ناموزون اقتصادی، اروپای غربی، و زاین، رشد نسبی، قابل ملاحظه، در سالهای ۱۹۴۰ و ۴۰، نسبت به امریکا، نمودند، که بطورهای بارز آن را فترت کسب موارد اقتصادی، و ویژه در رشد نسبی، تولید، معیشتی، در اروپای غربی، و زاین، نسبت به امریکا، و همچنین، در رشد نسبی، ازین، پول، اروپای غربی، و زاین (ویژه مارک و یسن) میتوان، مشاهده کرد، در دست تحت تاثیر قانون رشد ناموزون اقتصادی، و سیاسی، کشورهای امپریالیستی، است، که سوارزات، مفید، و زاین، (و حتی کشورهای دیگر مانند کانادا، و غیره) را به صحنه رقابت و مبارزه، قرار داد، با امریکا، و سوسیالیسم، و هیوا، با آن، با شوروی، بخاطر بازارهای جهانی، نفوذ بیشتر، اقتصادی، و ویژه، از زمینه، صد و سرمایه، وارد کردند، است، اتحاد مابین اروپای غربی، و زاین، با امریکا، و ویژه، نسبت به حلقه های مستعمرات، بطورشان، مواد، خصیصه، و انرژی، و تنگ، تر شدن، زمینه، صد و سرمایه، و... نسبت به گذشته، حالت، رشد، داشت، و سخت، فشار، شوروی، سوسیال امپریالیستی، گرایش، به حد، بیشتر، هم، دارد، همان، شدن، اختلافات، درون، امپریالیستی، غربی، و ویژه، مابین، امریکا، و زاین، بسر، مزران، که صد و سرمایه، و حلقه های زاین، همبسته، در سالها، ۱۹۳۹-۴۰، و حتی، امسال، و اختلافات، خود، دیگر، میان، امریکا، بالستی، بر سوارزات، زاین، یافته، در لار، و سیاستهای، اقتصاد، دین، بگ، مگر، مثال، های، تیسار، زاین، در این، زمینه، اند، اختلافات، اروپای غربی، و زاین، با امریکا، که ما کسب، برسر، تقسیم، مجدد، جهان، می باشد، تنها، یک، روی، سکه، است، هم، در باره، رشد، اختلافات، مابین، در اواخر، سالهای، ۱۹۴۰ و اوایل، سالهای، ۴۰، شوروی، نیز، که دیگر، ماکتلا، به حد، یک، کشور، سرمایه داری، و امپریالیستی، تکامل، یافته، بود، وارد، از، گشاده، امپریالیسم، شده، و تحت، تاثیر، همین، قانون، رشد، ناموزون، در عین، دستیابی، به، مناطق، نفوذ، اقتصادی، و... داشته، و برای، امریکا، و اروپای غربی، و زاین، رقیب، رقیب، رقیب، رقیب، تقسیم، مجدد، جهان، کرد، به، اختلافات، و مبارزه، مابین، شوروی، و اروپای غربی، و زاین، در اواخر، اختلافات، مابین، امریکا، با یک طرف، و اروپای غربی، و زاین، از طرف، در شرایطی، یعنی، اروپای غربی، و زاین، که برای، تقسیم، مجدد، جهان، در گذشته، رقابتشان، محدود، به، رقابت، با امریکا، بود، امروزه، عامل، رقابت، با، شوروی، نیز، به، آن، اضافه، گردیده، است، ساله، رقابت، بت، و تشدید، اختلافات، مابین، امپریالیستها، به تشدید، و بلوک بندی، و پارکینی، در میان، امپریالیستها، برای، تقسیم، مجدد، جهان، بود، و راه، و تحت، این، محتوی، و سیاست، به

نتایج يك خود سياست استراتژيك ديگرى است كه بر جاي آن نشسته است و در مقابل آن قرار دارد.

سياست "تاكىكى" "ماززه يا ديكتاتورى" و جبهه واحد ضد ديكتاتورى، كميته مركزى و "گروه منضمه" نیز در قضا داراى جنبش استراتژيك انقلابى است. مطابق با اين سياست "تاكىكى"، اين مرحله از مبارزات ديكتاريك و استقلال طلبانه ي مردم ايران صرفا بايد به مبارزه با ديكتاتورى اختصاص يافته و توديه مردمى بايد دعوت به پسيج و تشكيل بد و جبهه سياستى و در درون جبهه ي واحد ضد ديكتاتورى صورت يافتد. از نيروهاى مردمى و جبهه هاى استراتژيك از ارتجاع ايران بگردند. در اين مرحله "تاكىكى" هيچ وجهى استراتژيك و فعاليتهاى انقلابى ديكتاريك و طبقى و ديكتاتورى استراتژيك و فعاليتهاى آگاهگرانى انقلابى در ميان مردم و پسيج و تشكيل آنان بر سرانجام رسانيدن انقلاب ديكتاريك و ملي نمى تواند مطرح باشد. اينها همه وظيفه ها هستند كه به زعم كميته مركزى و سخنگويان ديكتاتورى به مرحله ي بعد از "سركيلى" ديكتاتورى مربوط ميگردند. مرحله ي كوتاهى و مرحله هاى استراتژيك "تاكىكى" و صرفا تا "تاكىكى" منتهى مرحله هاى استراتژيك "تاكىكى" و صرفا تا "تاكىكى" است. گروه منضمه، سياست استراتژيك به جاي انقلاب اجتماعى بنشيند. سياست "تاكىكى" كميته مركزى و "گروه منضمه" سياست استراتژيك يكي سازكارانهاى است كه بر اين نفي و جبر زيرين سياست استراتژيك انقلابى نيروهاى كمونيستى و انقلابى ميبيند ما تدوين يافته است.

همانطور كه مكررا ذكر كرديم، ما پسيج و جبهه منگير، اهميت حياتى شما را و سياستهاى تاكىكى نيروهاى ديكتاتورى معتقديم كه يك سياست استراتژيك انقلابى بدون سياست تاكىكى ناپسند نيست. بايد عمل گذاريد به مبارزه با ديكتاتورى فاشيستى حاكم بر ايران به رجه و جبر زمينه از حيات اجتماعى و سياسى جامعه ما، يكي از اين سياستهاى تاكىكى مهم و مناسب است. اما اين سياست تنها در صورتى يك سياست تاكىكى مناسب خواهد بود كه سياست استراتژيك انقلابى نظريه در هم شكستن ماشين دولتي طبقات ارتجاعى و امپرياليستها و سرنگوني كل نظم سياسى حاكم بر ايران بر سر قرار جبهه ي مردمى ديكتاريك بدون يافته و بدون تزيين هم با اين سياست استراتژيك و هم با سياستى كه شما راى تاكىكى ديكتاريك كشيده، در خدمت انكشاف و تعميق مبارزه طبقاتى در جامعه و بشرقت امر انقلاب قرار گيرد. بدون جنبش پويى و اين سياست "تاكىكى" يافى سياست استراتژيك انقلابى است و در واقع وجود سياست استراتژيك ديگرى است كه در برابر آن قرار نرسيده، جانشين آن نميگردد. و به جبرى جز فرود كاستن از دامن مبارزات طبقاتى و شدت آن خدمت نمى نمايد. و اين در يقا همان نقشى است كه سياست "تاكىكى" رويزويستىهاى كميته مركزى و سخنگويان جديد الولاد - شان "گروه منضمه" وايضا مى نمايند.

بدين ترتيب روشن ميگردند كه اگر شاخ و برگهاى تزئينى بكار رفته در نقل قولهاى فوق بر زمينه آنچه ميآيد يك سياست "تاكىكى" است كه مبارزه بخاطر وارد آوردن تغييراتى در شكل اعمال قدرت حاكمى سياسى را بجاي سرنگون ساختن كل نظام سياسى اسارتبار كوتاه به جنبش ما ميشناسد.

چنانكه خاطر نشان كرديم، اين سياست "تاكىكى" در واقع هيچ چيز جز يك استراتژى سازكارانه نيست. و به ربا نام آنرا "تاكىكى" نهاد مايند. به تشكيلاتى معينى كه بر اين سياست پشتيبان ميگردند، يعنى جبهه ي واحد ضد ديكتاتورى و تشكيلاتى از خلق و ضد خلق، نيز بعد از خواهيم بر راجع. اينها لازم است كه ماهيت و وضع سازشكارى نيافته در اين سياست را از نزد يك مورد نظر قرار دهيم.

مطابق با اين سياست "تاكىكى" كميته مركزى و گروه منضمه از سازمان جبرگهاى فدايى خلق، براى آنكه بتواند بر ريه تشكيل جبهه واحد ي از همه نيروهاى ملي و ديكتاريك جهت حقيقى اهداى استراتژيك جنبش و بسنه بيروزي رسانيدن انقلاب طبقى و ديكتاريك، حركت نموده، ابتدا لازم است كه بر ريه تغيير شكل اعمال قدرت حاكمى سياستى از طريق "ايجاد جبهه واحد ضد ديكتاتورى" (كه اين امکان را فراهم ميآورد كه فعاليت نيروهاى شريك كند بد آن . . . در جهت سرنگون ساختن ديكتاتورى فاشيستى) هماهنگي كند. و سرنگوني اين ديكتاتورى بطور نسبي. از كوتاه ترين زمان ممكن عملى كند. (هناجا) مبارزه شود. به عبارت ديگر، قبل از ورود اختن به وظيفه استراتژيك جنبش، يعنى قبل از پرداختن به تدارك و سازماندهى يك جنبش انقلابى بر سرنگوني قدرت حاكمه ي سياسى، يك مرحله "تاكىكى" قرار دارد كه در اين مرحله مبارزه به خاطر انجام يك انقلاب ديكتاريك و ملي جهت حقيقى اهداف استراتژيك جنبش، بلكه بخاطر زمينه يازم ديكتاتورى طبقاتى

حاكم و ارتجاع بين الطلق به "زمزم" "ديكتاريك" اين طبقات و امپرياليسم صورت ميگيرد.

بنابراين روشن ميگردند كه "گروه منضمه" به تبعيت مطلق از كميته مركزى تمام حتم خرد را در اين مرحله تاكىكى "مصرف آن ميدارد كه توده و ذهن نيروهاى توده ي منضمه يده ي ايران را از وظيفه استراتژيك جنبش و مبارزات طبقاتى مناسبتى "تاكىكى" محارزه در مذهب و دهن نظام سياسى كوتاهى و ايجاد اين با آن تغيير معين در آن در عين مضمون مانند كل نظم سياسى حاكم و ارامش خاكيت سياسى طبقات ارتجاعى و امپرياليستهاى امريكايى - امپراطورى نمايد. و از آن به جز مبارزه ي زابطى گسست ناپذيرى كه ميان ماهيت و ذات قدرت سياسى حاكم و خصليت ديكتاتورى آن موجود است، كوشش منتهى كه در ذهن نيروهاى كمونيستى و توديه مردمى اين دو طرف را برانگيزد كه بدون انقلاب و بدون در هم شكستن ماشين دولتي و سرنگوني قدرت حاكمى سياسى طبقات ارتجاعى و امپرياليستها، بتواند به كسب ديكتاريك نائل آيد و بنا بر اين بر سر آزادى و دمكراسى نيازي به انقلاب نيست و فقط كافى است كه نيروهاى خلق و جبهه هاى استراتژيك را در يك جبهه واحد ضد ديكتاتورى متحد نمايد تا "سركيلى" اين ديكتاتورى بطور مستقيم و در كوتاه ترين زمان ممكن عملى كند. و "گروه منضمه" طبقات ارتجاعى و امپرياليستهاى زيربناى استراتژيك را در يك جنبه با هم متحد سازد تا آنها را در يك نقطه استراتژيك متحد نگاهدارد. ختن آنان در اين نقطه و پسيج و تشكيلاتى تمام مظاهر ارتجاعى از ديكتاتورى و اقتصاد همه اين نيروها در يك جبهه واحد ضد ديكتاتورى است كه ميتوان عطف سياسي را به امپرياليسم و ارتجاع اخلاقي تحميل نمود. و يك سنگ شگرهاى آنان را تسخير نمود. (هناجا) (ب)

يك همچنين كميته مركزى و حركات آميزى كه از طرف كميته مركزى و سخنگويان جديد الولاد فاشي "گروه منضمه" هستند به تبعيت استتلال طلبانه و ديكتاريك مردم ايران دستال مى گردند و در هم ميگريرد.

اين نقل قول اخيرى است كه اين جنبش را در ارتباط كه در آن "گروه منضمه" حرفهايش را به دن گزار گرفتن كلمات تزئينى هميشگى زده است و بنا بر اين خان طلب را با سركيلى نيز بيان داشته است. تغيير تعظيم و بزرگى هج خواتم قدرهاى توديه ي يافى باشد كه تمام آن لغاظى ها در مورد "سركيلى" و غيره براى نشانيدن آن ماهيت سازشكارانه است سياسى نگار رفته بود كه عطف فاشي و نهائى اثر به اين سركيلى ميگردند كه "سركيلى" حقيقتى را به امپرياليسم و ارتجاع و دخا و دخاى تحميل نمايد و "بنابراين" "نهائى" اخلاقي آن در مذهب و دهن سياسى جنبش ديكتاريك و استقلال طلبانه ي مردم ايران از مبارزه براى براند اختن خاكيت سياسى ارتجاع و امپرياليسم به مبارزه در راه ايجاد شميرياتى، بسا بگفتنى خودشان تحميل غشيشه ي هائى در شكل اعمال اين خاكيت سياسى خلاصه ميگردند.

"گروه منضمه" از سازمان جبرگهاى فدايى خلق "ارتجاع" به خود خاكيت سياسى ارتجاع و اخلاقي و امپرياليستها بر ايران البته در اين مرحله "تاكىكى" بندازد. آنچه مورد اعتراض اوست شكل اعمال اين خاكيت است. او همانطور كه در بايگام نشان خواهيم داد، هيچ اميدى به سازماندهى يك جنبش انقلابى در ديكتاريك و استقلال طلبانه ي ايران ندارد. زيرا نه فقط سركيلى در هنى، بلكه حتى سركيلى استراتژيك را بر سر قرار نمى بيند. علاوه بر اين در مكتب رويزويستى امريكايى و شيكاگو آمده است كه همى ارتجاع ايران و امپرياليستها را بايد با يك جوب راند زيرا به جز ماندن شياه و يك جناح از امپرياليسم امريكا كه مستعد، ما چراحو و فاد شيسست اند، بقيه صالح طلب و هوادار ديكتاريك و نهائى براى اين فقط كافى است تا نيروهاى انقلابى را متحد نمود تا در يك "جبهه واحد ضد ديكتاتورى" با اين باند هاى "ديكتاريك" و "آزاد بخواه" ارتجاع و امپرياليسم متحد شوند. و در يك مرحله "تاكىكى" "حكومت" ديكتاريك "ارتجاع" و امپرياليسم را جانشين ديكتاتورى كوتاهى نمايند. كار سپس سادگى است درج كه "بخ كوتاهى ما ميشناسد". نمىگردد!

همانطور كه در فوق اشاره كرديم، "گروه منضمه" به نظر سياستهاى ضد انقلابى كميته مركزى را در گذشته ي زمينه ها به غايت كوتاهى بلكه همين هم در ارتباطهاى خود نشان از اوضاع و هم در تدوين و ارشادى بايه هاى شوربختى سياسىهاى خوبىست. تماما از ارتباطها و شوربختىهاى رويزويستى اين ارتباطها هنى وجود سركيلى عيني انقلاب در ايران است. "گروه منضمه" در آبان ۵۶، يعنى كتر از يكسال قبل و در شرايطى كه اوضاع جامعه ايران بسرت رو به يك بحران انقلابى منتهى بر ضرورت در هم شكستن ماشين دولتي طبقات حاكم و امپرياليستها و استقرار جبهه ي مردمى ديكتاريك

طبقاتى دست زده و حتى وجود سركيلى عيني انقلاب را تيز رد مينمايند. اين "ارتجاعى" از اوضاع ايران كه قرار است بايه هاى توديه ي لازم براى توديه سياست سازشكارانه ي "ماززه يا ديكتاتورى" و "جبهه واحد ضد ديكتاتورى" را بر سر قرار آنان فراهم آورد. و راه را براى جانشين ساختن استراتژى سازشكارانه ي استراتژى انقلاب بشكند. به ضرب تحريف لنين و مساويي قلند از عقايد اوضاع انقلابى تا سركيلى عيني انقلاب صورت ميگردند كه در اين مورد هم "گروه منضمه" به عا جد يده ي نگارنده است. و مثل هميشه از سركيلى شوربختى رويزويستى و تحريفات كميته مركزى رنج زده است.

هنگى گمانگه تا حد وى نسبت به مبارزات شوربختى سياسى ميان كمونيست - شيكستا و انقلابيون ايران با جانشين كميته مركزى آشتابى دارند ميدانند كه يكى از مهم ترين زمينه هاى اين مبارزه به سركيلى وجود يا عدم وجود سركيلى عيني انقلاب در ايران مربوط ميگردد است. "كميته مركزى" در طبقى ساليهاى ستادى همواره در ارتباطاتى سازشكارانه ي كه ارائه ميداد است به "عدم وجود" سركيلى عيني انقلاب در ايران اشاره كرده و فقدان اين سركيلى را عايبا مبهترين حربه در "نقطه" خود دان سياستها سازشكارانه ي خوبىكار ميگرداند. اينان تا به اين حد تحريف در ماركسيسم - لنيسم دست زده سركيلى عيني انقلاب و وجود سركيلى را مترادف با وجود سركيلى و سيب با استناد به نسخه هاى لنين در مورد وجود انقلابى، يعنى وجود سركيلى در آن است قدرت سياسى بصورت يك رهنمود عمل در دستور روز حزب شاهيگه قرار ميگيرد و خصم سياست لنيست براى جنبش وجودى قائل بود است (يا لنيستى) كه نخواهد مانند گذشته زندگى كند. . . . و با لنيستى هماهنگى مانند گذشته كشيده كرده و كشور را اداره كند. (سركيلى عيني انقلاب سرانگشته، تا به بنوسلبيه سياستهاى سركيلى سازش و خيانت جنبش را موجه جلوسه دهند.

سخنگويان جديد اين سياستها يعنى "گروه منضمه" نيز در د و جزه نامرده و تزيينه در "مواضع ايدئولوژيك" . . . به كرات بيهمن تحريف دست زايده و كوشش ميكنند با نفسى سركيلى عيني انقلاب را به جهت اوضاع استراتژى سازشكارى بازنمايند. مثلا در ۸ از جزوه فوق الذكر نيل فوليلى از رفيق شهيد مسجد احمد زاده آورده شده است كه در آن رفيق شهيد به درستي نفي سركيلى عيني انقلاب را بيان كنده و ابروتوسم و سازشكارى نمايد و مينويسد: "هرگونه توسل به آماده نديون سركيلى عيني انقلاب مينى ابروتوسم، سازشكارى و رزميسم، نشانين فقدان شهادت سياسى وجودى سى عيني است. . . سيب "گروه منضمه" كه در صفحات قبل با تحريف نوشته هاى لنين در مورد اوضاع انقلابى سركيلى عيني انقلاب، آنان را مترادف هم ساخته است، براى اين نقل قول از احمد زاده جين تفسير مينويسد كه: "احمد زاده همين معتقد است كه در كشور ما سركيلى عيني (و انقلابى) وجود داشته است ولي اگر به سرتاسر كتاب وي بنگريم هيچگونه دليل علمى براى اثبات اين دعا نخواهيم يافت. ظاهرا وي بزرگسازى و در شامه نماند. را بر استلال كردن خبر جبهه داده است." (هناجا ص ۸)

اولا، بزرگسازى و در شامه نماندن حياى استدلال، همانطور كه نشان داده شد و با هم نشان داده خواهد شد، بكار شما و داريد سركيلى استكردى و شيكاگو است كه نسه فقط از سياست انقلابى بلكه از اخلاقيات و روحيات انقلابى نيز يك روى برترافايد و جز در حالاتى از اتهام و دشنام و تحريف به ارشادى سياستپايدان توانا نيشسته. ثانسا، چنانكه از نقل قول بازگشته از احمد زاده كاملا مشهود است، رفيق شهيد در تيارى وجود سركيلى عيني انقلابى صحبت ميكنند و نه "وضع انقلابى" و اين شما هستيد كه با زير سركيلى يك گلايه بردار حرفهاى به دنبال عايت "سركيلى انقلابى" برانتر باز كرده و "وضع انقلابى" را به آن اضافه كردن تا آنها را مترادف هم نمايند. و ما كه نقل قولهاى سركيلى كه از لنين در مورد وضع انقلابى در صفحات ۵ و ۶ و ۷ جزوه شان ذكر كرده ايد، به نفي سركيلى عيني انقلاب در ايران برداريد. و البته طرم به حنين تحريفاتى نيز هستند تا با نفي سركيلى عيني انقلاب، آنها را در سركيلى كه جامعه بحران زده ي ما بسرتوسمى يك بحران انقلابى حركت مينمود، ضرورت بيروى از يك سياست استراتژيك انقلابى را نفي كرده و استراتژى سازشكارانه ي خوبى را مبنى بر مبارزه با ديكتاتورى و "جبهه واحد ضد ديكتاتورى" تحت نسام تاكىكى بر جنبش انقلابى و كمونيستى ما تحميل نمايند. زاروت سركيلى "گروه منضمه" در جزوه "مواضع ايدئولوژيك" . . . س از توضيحات تحريف آميزى كه در مورد فقدان سركيلى عيني انقلاب در ايران ذكر نمى يابند بس خيال خود راه را براى نفي مطلق اهميت سياست استراتژيك انقلابى منتهى بر ضرورت در هم شكستن ماشين دولتي طبقات حاكم و امپرياليستها و استقرار جبهه ي مردمى ديكتاريك

نتایج یک ...
 خلق بازیده میبوسند: در دوران اخیر مائیکستهای
 نفاق افکن ... بطور پشیمان سازنده خود با رژیم
 شاه و برای مشرف نمودن مبارزان صدیق با آگاه از جبهه
 صحیح مبارزه با دشمنی جدیدی میسران آمدند منی بر
 اینکه گویا در حال حاضر باید برای جمهوری دموکراتیک
 نیوی مبارزه کرد. (همچنان ص ۴۱)
 بی شرمند اینطور نیست؟ کمونیستهای ایران اظهار
 میدارند که باید از یک سیاست استراتژیک انقلابی برای در-
 هم شکستن کل نظم سیاسی حاکم و استقرار جمهوری دموکرا-
 تیک خلق بیرونی نمود و هر سیاست تاکتیکی را آری در
 حال حاضر و در همه حال تا این سیاست استراتژیک
 پیوند داد و اینان یعنی کسانی که به تعبیر از رهبران
 فکرشان، اسکندری و شرکاء، جز به شکل اعمال قدرت حافظ
 سیاسی به چیز دیگری معترض نیستند و در پی استفسار
 حکومت در مکتوب "امریالیستها و بیروزمی وابسته و ضد
 دموکراتیک ایران به در پیوستگی به هر "درگاهی" روی آوردند
 اند، آنگاه "نفاق افکنی" و "بیعتان سازنده خود با رژیم
 شاه" مینمایند. آری، در چشم کسانی که از انقلاب روی بر-
 تافته اند و چشم امیدشان به در آوردن سستی اسکندری و شرکاء
 و ایرانیان کرپلین نشین آنها دوخته شده است، کسانی که
 تمام سیاستشان در این خلاصه میگردد که از طریق ایجاد
 جبهه واحدی با بخشهایی از طبقات و هیئت حاکمه ی
 وابسته و ضد دموکراتیک ایران به تغییراتی در شکل اعمال
 قدرت حاکمه سیاسی نائل آیند، همه چیز وارفته مینماید.
 به در دهه و چندین سال، سیاست انقلابی مبارزه برای کسب
 قدرت سیاسی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و سازش و
 مبارزه برای ایجاد رژیم "دموکراتیک" امریالیستها و ارتجاع
 بیوی ایران، "تاکتیک انقلابی" است! بی شرمند اینطور
 نیست؟ به نقل قول زیر نگاه کنید:
 "به کسانی که الفاظ خجسته آجند، ولی بی محتوای ماسود-
 نمینمایا را در مورد اینکه گویا پشتیبانی کمونیستها از
 خائن و بیرومهای ضد دموکراتی طبقات حاکم و همکاری با
 آنان در راه سرکوبن ساختن رژیم استبدادی شاه معنی
 خفیه در کار کردن مریض خلق و غمخ خلق همین انقلاب و
 ضد انقلاب (است) - جدی میگیرند. برون" (همانجا ص
 ۴۲)
 تصور نمکنیم که در پی راههایی در پیشگیری مابیت سیاست
 این در آورده شود و جویی "جبهه واحد ضد دموکراتی ایران
 باقی مانده باشد. کار نهادن کامل استراتژی انقلابی و
 ضد و ساختن داخلی مبارزات طبقاتی به مبارزه بر علیه
 استبداد و ایجاد "جبهه واحد ضد دموکراتی" برای
 "شخصی کمونیستها از عناصر و بیرومهای ضد دموکراتی
 طبقات حاکم و همکاری با آنان ایجاد مختلف، زرفا و سستی
 سازش طبقاتی در آورده شده "نیزه منتسب" را فاش میسازد و
 و اثر سیریبید این عناصر و بیرومهای "دموکراتی" آزاد بخواد
 طبقات حاکم که باید مورد پشتیبانی کمونیستها، قتلران
 گیرند کمینند، ماسخ میبوسند که با واقعیت است کمریزم.
 نمایند و آن نشر بیروزمی است که با ماجراجوئین، خونخو
 ارتزین و کثیف ترین محافظ امریالیستی وابستگی دارد " (زیرنویس ص ۴۷)
 بیروزمی بزرگ ایران (عددا بخش تولیدی) ... به خواست
 ستار اقتصاد آزادی ایرانی (و در نتیجه دموکراسی اروپائی،
 ولی بیروزمی تا به این "است" "موافق ایندیپندولیک" ...
 ص ۴۸)
 علاوه بر این جناحهای "آزاد بخواد" طبقات حاکمه از
 خود امریالیستها امریکائی نیز از جبهه ضد دموکراتی
 در آورده شده گروه منضمی بی نصیب میمانند زیرا به پیوستگی
 این در آورده شده جویی، امریالیستها امریکائی نیز
 خواشان دموکراسی و بر جبهه ضد دموکراتی مبارزه
 از ایرانند و اثر ترس آنها از جنبش مردم بیرون رژیم تنها
 نمی توانست در مقابل این خواست "دموکراتیک" امریالیستها
 مقاومت نماید. در این مورد در صفحه ۳۹ جزوه "مواضع
 ایندیپندولیک" میبوسند: "امریالیسم، جویی، معنی و معنویت
 رشد جنبش دموکراتیک و ملی خلق با در شرایط دموکراسی
 (در چند هم که نافی باشد) آگاه است ... به معنی
 دلیل دموکراتی فردی امکان و وام و مقاومت در مقابل
 خواست وی را یافته است" (تکلیه از ما است) اینجا دیگر،
 "گروه منضمی تا یک تیز در نشان زده است یعنی عم
 امریالیستها امریکائی را مخالف دموکراتی فردی و خوا-
 هان آزادی و دموکراسی معرفی نموده است و هم رژیم شاه
 را بعنوان رژیم که در مقابل خواست وی - یعنی امری-
 الیستها امکان در وام و مقاومت را در ارادت جا زده است
 و اینهمه از "توافقی" آن نشاء شومی است که کتیم بر سر
 اینها کشیده است!
 اما واقعیت چنین نیست، آنانان! اولاً اقتصاد رقابت
 آزاد در اینجا خردترین گدشته در اروپا گردید، و اگر فراموش کردید
 باشید، جهان پسرهای دوری از اوایل قرن اخیر دیگر در

دوران اقتصاد رقابت آزاد بسر تمیز و وارث به دوران
 غلبه انحصارات مالی، یعنی امریالیسم گردیده است.
 در وقت بیروزمی بزرگ ایران، آن از جمله بخش تولیدی آن،
 از ابتدا بصورت یک بیروزمی انحصارگر و وابسته سرمایه به
 های انحصاری یا بیروزمی وجود نیلاد و بدین دلیل دارای
 خصائل و نقش کاملاً متفاوتی با بیروزمی دوران رقابت آزاد
 اروپا بوده است و "خواستار اتحاد آزاد" و نیز حاصل
 دموکراسی است. تقابل اصلی این بیروزمی، و نه حاصل
 اصلی سرمایه انحصاری کشورهای امریالیستی، سرمایه
 انحصارطلبی در اقتصاد و ارتجاع و فاشیسم در سیاست
 است.
 سوم، امریالیسم هم به دلیل ماهیت انحصاری اقتصادی
 و گرایش که به سوی آزاد بهیاد دموکراتیک در در هم حکم
 کیفی تحولات جنبشهای دموکراتیک و آزاد بخند جهان در
 قرن اخیر، از جمله همین حمایت بیروزمی که نسبت به
 رژیم حاکمه شاه و کلمه حمایت آن در سرکوب مبارزات مردم
 نشان میدهد، به هیچ وجه مخالفت با رژیم دموکراتی ایران
 نداشت. که "دموکراتی فردی امکان در وام و مقاومت مقابل
 خواست وی را" نیلاد یا نیلاد. ایجاد اینگونه توهمات
 نسبت به ماهیت امریالیسم امریکا و تقابلیت و خواستهای
 وی و سیاستهای رژیم شاه در در چند دهه فقط میتواند به
 خلق سلاح نمودن توده در برابر تبلیغات عوامل بیروزمی امری-
 الیستها امریکائی منتهی بر مفاع از حقوق بشر توسط
 هیئت حاکمه کتیمی آن کمک رساند و از سوی دیگر با منکن
 شترن در وام و مقاومت رژیم شاه در مقابل خواست امری-
 الیسم امریکا به تبلیغات رژیم شاه یعنی بر مستقل ولی بدین
 جهت است.
 خلاصه کنیم و همانکه مشاهده میشود "نیزه منضمی
 از سازمان حزبهای فدائی خلق" با دفاع و حمایت بی حی
 و کذا از امریالیسم نخاستن روسیه و تمام آن گینه سر-
 کوی حزب بوده با حمایت و تبلیغ نام و تمام بعضی سیاستها
 بنی الطلق آنان در خدمت با جنبشهای انقلابی کمونیستی
 و کمونیستهای ایران و تضعیف توده های از جنبشهای
 ضد رژیم شاه و رژیم بیروزمی مبارزات جاری خاصه
 ایران بصورت سخندونی رستی این در آورده شده بود
 و ضد انقلابی در آورده است. مبارزه با جنبشهای و افشا
 ماعت و انضام این در آورده شده است و عواقب آن که کوشش
 میکند جنبشهای در رخشان مبارزه و مقاومت کتیمی سراسر
 بیولیتها از امریالیسم زانده و تمام خلق ... را به خود وابسته
 برای کتیم مرکزی تبدیل نماید و خاطره آن نام آوران را
 و شقیقت چنین سیاستهای بی نامی قرار در خدمت آزادی
 سزاست و ما در آورده بازم هم بدان خواهیم پرداخت.
 باروی در مقابل پیش کتیم که جریانهای خردی که
 بعلمت مبارزه و مقاومتی که از جنبشهای خردی که
 ما در مقابل کتیمی مبارزه منظمی نمودن از توده های
 گرفت، توجهی که در در عرض مبارزه طبقاتی جامعه در آورده
 و شجره از دست رفتن "آخرین" باقیه انضامی این جنبش
 کردید و عدم تحقق گدشته انقلابی که بیروزمی شش خردی
 شهری به ضرب یک اراده گرانیز مغرور و نگاه با واقعیت
 از فعالیتهای خردی در آورده اند، اینگونه انقلابی را
 با بخزان و تخریب صرف خود زبر و زور کردند و کتیم
 کتیم که در جبهه جنبش کمونیستی ایران قرار گرفته بود
 مبارزه با این منضمی خردی و بیروزمی را در دستوری و عمل بطور
 معیوس و نیال شمامه و بیرون در عرض مبارزات طبقاتی جاری
 آلتزاد و بیروزمی را در عمل قرار دادند و فعالیت آنسرا
 نه فقط بر توری بلکه در عمل نیز آشفت نماید و همچنین
 هرگاه این خردی و تخریب به نسبت معزای بیشتر از آنچه
 هست از تعمیق این مبارزه در در درون جنبش و نیز در درون
 جریانهای خردی منظمی که تا از ناگهانی که این
 جریانهای در عمل مبارزتی خویش با آنها زبر و زور کردند
 تحولاتی که آنان بر آرزوئین نمودند های اجتماعیشان
 محروم ساخت، امید به آنکه خردان و تخریب جنبشهای
 خردی راه و سوی طلبی را طی نمود و انحرافات عمیق
 راست برانده و گدشته انقلابی در درون جنبشهای
 بیروزمی سابق این منضمی به جنبش حق و آشنه ای را منع
 نمی کند و مراتب بیشتر میباید. (حقیقت شماره ۲۰)
 اما چنین نشد و همانکه دیدیم بخشهایی معین از
 بیروزمی این منضمی به سیاستهای راست روانه و در مورد
 گروه منضمی، ضد انقلابی، در نظریات و آیین، نیلاد
 توجه به ماهیت جریانهای خردی و شرایط و عوامل بخزان و
 تجزیه حریف آن اجتناب ناپذیر بود. نه فقط بلکه آنکه
 ناگامیهای این منضمی جنبش روانه در عمل و نظریات
 سادگی را جهت انحراف به راست در حاکمان بیرون
 میآورد، بلکه همچنین بخاطر ویژگیهای خاص جریانهای
 خردی که طبقه های راست روی بعدی را از همان ابتدا
 در درون خود میپرورد. اینگونه منضمی و
 جریانهای خردی ایران را تا یک گدشته بر سر میآورد
 از خار و زهر و نفعی انضامی شوری و سیاست انقلابی

آنجان سیاسی را در در صورتی اغشاء و هیوا داران خسوس
 بکار میبرد که در گروه مبارزه و البته تبلیغات بیشتر منضمی های
 مختلف سیاسی، شور و خیل نموده و نامیران آنان، و
 بهراره آنان سازمان خویش را، آماد در برین هر سیاسی
 مینماید. این بی سیاسی که در واقع خود سیاستی
 است - در شرایط رشد و شکوفائی جنبش و تحریک سیاسی
 کلیه طبقات و اقشار جامعه، از جمله طبقات و اقشار میانی
 اجتماع که نفوذ و گسترش منضمی های رفرمیستی و راست روانه
 را با خود بهراره داشتند، طبیعتاً نمیتوانست در بیرون
 سابق این منضمی بی تاثیر مانده و لا حرم بخشهایی از آنان
 را بد نیاله روی از این اقشار و طبقات میانی اجتماع جلب
 نمود.
 علاوه بر این، ترکیب روشنگری این جریانها نیز بسیار
 هم در شرایط پیش گفته زمینه مساعد دیگری برای
 در نظریات جنبشهای از آنان به راست روی گردید. در
 این زمینه خصوصیت عمومی روشنگران خرد مبارزه گدشته
 سیاستهای گدشته، و گرایش این قشر به گدشته گری را نیز
 سیاست ذکر نمود. اینگونه کلیه طبقات و اقشار مردمی
 جامعه، بیرونه طبقه کارگر، به شدت از فقدان آزادی سیاسی
 سیاسی و اجتماعی رنج میبرد و کمتر از این اجتماع
 را میتوان یافت که به شدت و سرعت روشنگران نسبت سایر
 سالک سیاست نشان دهد. این حمایت اقلیت امری-
 الیستی خویش، اما هرگاه برای تجلی اجتماعی خویش
 راه و سیاست درستی نیلاد، میتواند به تاکید یکجانبه
 بر مساله استبداد و تقابل نقش مبارزات طبقاتی به فقط
 مبارزه با استبداد با سیاست و جنبش را از سایر انقلابی
 خویش خارج نموده و هم حرکت انقلابی ایران غیر منضمی سازد
 و هم امر آزادی را تیار گرداند. این مساله مساله بسیار
 گرایش جنبشهای از روشنگران ایران به سیاستهای راست
 روانه ای که سطح مبارزات طبقاتی را به مبارزه با یکسای
 توری، تقابل داده اند - چه آنجا که از طرف بیروزمی
 ضد مردمی بخیر گدشته مرکزی تقابل گردیده اند و گدشته
 شکامه که از طرف بیروزمی مردمی ایران تبلیغ گردیده اند -
 بخش بسیار را ایجا نموده است.
 و بالاخره عامل دیگر که در شرایط پیش گفته در رشد
 سیاستهای راست روانه در بیروزمی این منضمی را احتساب
 نیلاد بر میبورد، برد اشتباهی بهایند انحرافی و راست روانه
 ای بود که اینان نسبت به فعالیتهای خود بی ستمندانه ایران
 بیرونه زخمیکان جامعه ما در آورده اند. منضمی خردی که
 بر مابقی بی عدم اتحاد عمیق به توان مبارزاتی و زخمیکان
 جامعه برای سبب و تشنگی در بر یک جزکت انقلابی در
 یافت (امضا در مویطی) بی منضمی بود که حتی رسد
 سبب جبر و خردی و انقلابی جنبش توده در نظریات و منضمی
 در بر برد اشتباهی جنبشهای از آنان نسبت به فعالیت
 جنبش توده در سبب حاصل نیلاد بود، نمیتوانست جز به
 تند وین سیاستهای راست روانه در درون این جنبش نسبت
 زنده را اگر زمانی این بی اعتمادی به نالیبت و توان مبارزاتی
 توده نانی "گورده" لازم برای این منضمی و "گورده"
 حرکت منفرد این روشنگران بود. و زمانی صورت از اشتقاق
 سیاستهای اگونیستی برای جنبش کارگری طبقه یافت، این
 بار هم در شرایط انحصار مبارزات سیاسی توده با باقی شکست
 تا جنبش او را به سر راهی از روشنگری و ضد و نفعی بهایند
 توده مبارزه با دموکراتی در خدمت نیلاد.
 چهارم، حال آنکه عائقه ها تاکنون از نتایج این انحراف
 آشکار گردیده است، جز حرکتهایی که در سازمان منضمی
 خلق دیده شده است، همه تا سطوح و زیادتیه آنجا جنبش
 انقلابی و کمونیستی ایران بزرگ ماند. در شرایط دشوار و
 بغایت حساسی که جنبش ما در آن بسر میبرد، تا توجه به
 انحرافات عمیق و بزرگی که بخشهای بزرگی از اعضا و
 دران سازمانهای خردی، جنبش را تهدید نمیکند، تا آج
 و استغالی و نیز بهر جز جنبش مردم ایران که زمینه را برای از ان
 سیاسی، سازمانی و وطنی، مبارزات مسلحانه توده های خرد
 مکند و زورهای خردی قضایی را از توده های توده های توده
 مسازد و بالاخره با جنبشهای نسبت به منضمی های راست و
 رفرمیستی منضمی که جنبشهای خرد شکست میدهد، جنبش ما را توده
 نمید خند و توطئه ها و سیاستهای توطئه آمیزی که از خاست
 گدشته مرکزی و دیگر ساختارهای توده جنبش ما توده
 میبوسند، بهایند تا عناصر و نیروهای صادق و انقلابی ای که
 بیروزمی خردی جنبش توده مانده بکار و برای توده
 یک از برای قاطع و همه جانان از این منضمی انحرافی در ترقی
 و غلبه و نشانی که با آورده است توده های توده و توده
 در راه وحدت صفوف جنبش انقلابی و کمونیستی ایران کام
 مهنی به تخریب دارند. جز این سر خده باشد، جنبشهای به
 غیر از تعمیق انحرافات کمونیستی و یا تاکنون نشان انحراف
 فاشی بعزایت خطرات و زیادتیه آنجا جنبش ما در سبب
 نخواهد داشت.
 * * *

نتایج یک انحراف (۲)

در شماره پیشین گفتیم که در اردوستانهای که تمام کشور و منشعب از حرکتهای فدائی خلق فعالیت نمیداد، جهان در روزهای توتونها و سیاستهای ضد انقلابی فروافتاد است. کجایند که نه تبلیغ و ترویج کلیه سیاستهای ملی و بین المللی در اردوستانه ای گنجه مرکزی و دفاع بی حین و جزا از شوروی و عاملین آن را به تنهایی و طعنه خیز تهدید بل ساخته است و نقش سنگین آن گنجه مرکزی را در جنبش و در تمام و به تمام دیگری در تبعیده گرفته است. تا آنجا که در د و جزویای که از این اردوستانه به ست ما رسیده است جز ساختن و تاز بر علیه جنبش بین المللی کمونیستی و یکی از بزرگترین امیر - کاران و روزنهای خبیثی و متقی مائوتسه در این گروه در روزهای جنبش کمونیستی ایران و تبلیغ کلیه سیاستهای ضد مردمی و شورویهای رژیم بیستیمین گنجه مرکزی و آریابان کرملین نسبت آن هیچ نمی یابیم و مشخص نمایی که زوال روح و انحطاط سیاست را چه انعکاسی می یابند باشد و سخنگویان این توتونها و سیاستهای ضد مردمی را چه نامها و رنگهای گوناگونی!

به این نقل قولها توجه کنید: "در اواسط سال ۶۰ بحث در باره بودن عکس مافوق در کنار عکسهای مارکس و انگلس، لنین و نیز رفقای شهبان سازمان خیرکهای فدائی خلق و جنبش انقلابی ایران در تصمیمی معتقد سازمان آغاز گشت. عکس مافوق قرار در کنار عکسهای مارکس، انگلس و لنین قرار داشت. کار محاکمه مافوق این در همان زمان منتهی شد و در اردوستانه منحرف یکی در بسیاری از نیمه بالا گرفت. (بازگوشه از این وقت مدتی که "گروه منشعب" بر جزوه "شوروی، تبلیغ مسلحانه انحراف از مارکسیسم - لنینیسم"، منسب به ترویج میگردد نگاه داشته است) و در جای دیگری از همین متن: "... هیچ فکری مافوقیتها را خرابت نمیکند و اقمیت و آزمونی در وقت نگذرد و این سبیلان بنه های میدان انقلاب را به در نیاله و از این شتابترین و ارتجاعی - ترین محافظ امپریالیستی گمانه است..." (همانجا ص ۱۰) اینها شرافتشان را با چه چیزی تاخت زده اند که میتوانند با چنین سهولتی به شرافت دیگران تازند؟

نیازی نمی بینیم که وقت بخوانند چرا با بازگوشه در نقل قولهای دیگری در مورد برخورد این اردوستانه به جنبش بین المللی کمونیستی و مارکسیست - لنینیستهای ایران بگیریم. چه جنبش ما، سالهاست که هم با این قضایین سیاسی و هم با قلبهای همزای که جنبش بی شرافت بر کوه نسیم و کمونیستها می تازند از آن خلال نوشته های دراز و دستهای کمینگی مرکزی آشنا گردیده است و یک اشارت کافی است تا از این لگدیگها، بی به سرخشمگی کل آئیدی بزرگه شود که آشکارا اصلی این اندیشه های ضد انقلابی بوده و هست.

طبیعی است که این کمینوروی ها نسبت به جنبش کمونیستی بین المللی و مارکسیست - لنینیستهای ایران فقط نتوانند یک جنبه از قلبهای اردوستانه منور را بنمایانند. جنبی مکل این کمینوروی، تائید تام و تمام امپریالیسم نوخاستی روسیه و عاملین روسیه آن گنجه مرکزی است که در طول هر یک و جزوی منتشر از طرف "گروه منشعب" با حرارت و هیبت با پیروی بی درت میگردد. در این زمینه از جمله در یاد و روزی صفحه ۶۰ از جزوه یاد می آید و جنبش منسوب به حزب ایران و نیروهای صلح و سوسیالیسم در ریشانش آنها حزب بر افتخار لنین (بخوانید: حزب خیرخواه - برونم) در زیر درفش شهبان است. این سوسیالیسم بریتوری نیرومندتر از هر زمان دیگر ادامه دارد. "و یاد در صفحه ۶۶ از جزوه ای "مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از میان زمان چریکهای فدائی" ترویج زحمتکش شیبان و دوست خود در باطنی می شناسد و نمایندگان صادق روی نیز بزرگی به باران و شیبانان خلق را پیشه خود می سازند و تجربه فراز و نشیبهای جنبش انقلابی ۶۰ ساله اخیر کمینوروی جهان (از انقلاب کمینوروی سوسیالیستی اکثریتا کین) به آنکه نزدیکی با توده ها را می جویند یا شایستگی اتحاد شوروی را بهترین دوست و خلقهای ایران و جهان در بر راه مبارزه با امپریالیسم و کسب استقلال برای این نشان داده است.

همچنان که در جنبش بر افتخار لنین با حزب برتوف و شرکا، جازدن امپریالیسم تجاوزگر روسیه بعنوان رهبر - انترناسیونالیسم برتوری، یکسان قیام کردن در یکتاتوری برتوری اتحاد شوروی رهبری لنین و استالین با یکتاتوری تئوری پرورهای نوخاسته و امپریالیستی کمینوروی روسیه و اینها همه چیزی جز خیانت به مارکسیسم نیست. آریابان، از کدام دوستی شوروی یا جنبش استقلال طلبانه ای مردم جهان صحبت میکند. در هر ترویم، در همین اطراف میهن خود مان، مگر تمامی تجربیات جنبشهای آزاد پیشین حاکی از ضدیت آشکار تازهای نوین روسیه با

امریکان آزادی و استقلال مردم نبوده است. از حمایت شوروی از "طرح راجز" صحبت میکند یا از صلح ساختن در ولتهای قاشینتیز نظیر حکومت مدام حسین در عراق و حافظ ابد در سوریه و جانشینا و گنجههایی که ایجاب نیست به مردم خبیث و باغلات لفلتین مرتکب گردیدند؟ (شاید قتل سالم ربیع طی رهبر انقلاب بعن و مکرانیک و بسیاری از طرفداران او را در کیدتای شوم در اردوستانه برتوف و شرکا، منظور نظر دارید؟ و با شاید شرکت این "بهترین دوست خلقهای جهان" در سرکوب و خشمناهی جنبش آزاد بیخوش ازبخره مورد نظر شمساعت؟ و بالاخره از کدام دوستی شوروی سوسیال امپریالیستی نسبت به جنبش مردم ایران صحبت میکنید؟ مردم ایران فراموش نکردند که چگونه این سر - تحسین و قیام تودهای با تاز خود مردم را در محکوم نمودند و توطئه امپریالیستی و ارتجاعی "انقلاب سفید" راست بودند. مردم ایران باز هم فراموش نکردند که چگونه این امپریا - لیسیم نوخاسته، در انقلاب با امپریالیستهای امریکایی در پی از بحرانی ترین دوره های حکومت شاه به تقویت ارتش ایران و کمک اقتصاد و نظامی به رژیم شاه پرداخت و چه سان در قارت تابع طبیعی و استثمار کارگران ایران سوسیالیسم گردید. مردم ایران خوب میدانند که هم اکنون نیز هر یکجا و در هر لحظه که شافع آزمنده ای در اردوستانه ی برتوف و شرکا، ایجاب می نماید از هیچ جنبش فدایی سرورد سوسیالیست آزاد خواهان و استقلال طلبانه آبا نمی نمایند.

آیا همین ضد نمونه به مایه مثنی از خوروار، خبیث دشمنانق آتی "بهترین دوست خلقهای جهان و ایران" شعرا را فاتح تمی سازد؟ برای شما البته مقرون به هر گنجه نیست که به این جنبه ها وارد شد نموده و دیگر به مایه مثنی که خرویشید و در دستهای سوسیالیست برتوف و شرکا، در حق مردم جهان و نهضتهای آزاد بخش آنان و در حق طبیعتی کارگر شوروی روا داشتند، به آن تجدید نظرهای که در تمامی احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم صورت ندادند و به آن راه تشنگانی که در احیا سر مایه اری در روسیه و از میان برداشتن دستاورد های سوسیالیسم پیچیدند، به آن سازشهای ننگینی که نسبت به امپریالیست های امریکایی مرتکب گردیدند و به این تاخت و تازهای خجسته افروختنای که اینک بخشی خود ساخته اند. سانس بدید. شما آریابان، همین بهتر که عکس مافوقیت و بر بردارید و عکسهای برتوف و شرکا، را به دیوار های باطنی کمینگی!

بی اغراق میتوان ادعا نمود که در طول جزوات منور و بویژه در جزوه "مواضع ایدئولوژیک..." و مقدمه سسر جزوی منسب به پیوند همه جا در مایه اردوستانه ی کمینگی مرکزی آشکارا بیخیم میخورد. بطوریکه گاه حتی با همان جفج های ژورنالیستی بغامی گنجه مرکزی و شیوه های مثنی بر صورت میگردد که خوانندگان فارسی زبان در نظر - بات کمینگی مرکزی به کرات مشاهده کردداند. و جبران میمانیم که آیا قلم در دست نویسنده ای واحدی است یا تشابه در سیاست چنین مشابهت حیرت انگیزی را در شیوهی نگارش و سبک کار آید و آفریده است. مثلا در متن جزوه منسب به ترویج بیگوشه و ضمن اشاره به یک اشتباه کارگری که گویا خود او نیز شاهد آن بوده است، در مورد اشتیاق کارگران به بخش بجزوا اشتیاقشان به دیگر نقاط جنبش آمده است: "خوب نگارنده در در جریان اشتیاق کارگری شاهد آن بودیم که اینک کارگرانی با چه شغفتی زایلناضوئی را بدیدند و زایش را گوش میگردیدند تا بهینند خبر اشتیاقشان را به بخش دیگری بیاورد. آیا همینطور وقتی کارگران اشتیاقی یکی از کارگران را رساندند خود به مرکز شبر و آگاه کردن دیگران از خبر اشتیاق قابل لیس بود." (شوروی تبلیغ مسلحانه... ص ۶۶) حال به شرح همین واقعه در مقدمه ای که "گروه منشعب" بر این جزوه نوشته است توجه کنید: "کارگران شبر در مابین ها خلق زدند. راد بوها یکی پس از دیگری روشن شد.

لندن را بگیریم. ساعت یک ربع به هشت است. شاید خبر اشتیاق ما را بگوید. میگویند خبر هشت (۲) اشتیاق را گفته. کارگری چون سایه گذشت و زوزه کرد: "یه کار بگیریم." (همانجا ص ۱۰ ط از مقدمه) همان سبک کار است، نیست؟ خائشانه و تیرنگ بازانه! اما اگر نظر ما را بخواید، آریابان، این سایه ی ششم کمینگی مرکزی بوده است که بر سر شما گذر شده است و گرنه هر چه جستجو کردیم اثری از آن کارگر شبح وارد روض خود جزوی نیافتیم! بد بیبی است که این شیفتگی به سوسیال امپریالیستهای روسیه و عامل روسیه آنها کمینگی مرکزی و آن تاخت و تازهای کینتوزانه بر علیه جنبش بین المللی کمونیستی و مارکسیست - لنینیستهای ایران مبارزات مابین مشترکی است که سرخوشت این اردوستانه را به بیرونیهای ارتجاعی پیوند

داده است و انعکاس خود را در مثنی مشترک "گروه منشعب" و کمیته مرکزی، در ارزیابی های مشترک آنان از ماهیت طبقاتی ارتجاعی حاکم و از نقش و عملکرد امپریالیسم و در رسانندگی اشتراکیت و تاکتیک آنها در عرصه مبارزات طبقاتی جامعه میباید. و پس از تعجب آور نخواهد بود که در این زمینه با تکرار طایق انفعال یا انفعال کلسی سیاستهای اردوستانه ی کمینگی مرکزی، در همه زمینه ها، حتی با همان تحریقات نظری و "استدلالی" کف بر تائید این سیاستها از جانب کمیته مرکزی ارائه گردید و باید روبرو گردیدیم.

"گروه منشعب" به سختی کامل از کمیته مرکزی از اسباب انقلابی ناک روی بر تافته و به تبلیغ سیاستهای سازشکارانه ای برداشته است که مبارزات استقلال طلبانه و دموکراتیک مردم ایران را در حد مبارزه با دیکتاتوری... یا آنطور که خود میگویند "سرکشی دیکتاتوری" محدود نموده و تشکیل "جنبه واحد ضد دیکتاتوری" از کلیه نیروهای ضد دیکتاتوری شاه از جمله جنبشهای منعی از نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم را در برابر نیروهای انقلابی و کمینستی قرار میدهند.

در صفحه ۳۰ از جزوه "مواضع ایدئولوژیک..." در این مورد چنین آمده است: "در برتوری شافع توده ها و در راه شکل جنبه واحدی از همه نیروهای ملی و دموکراتیک جهت تحقق اهداف اشتراکیت خبیثی و به برتوری رسا - لندن انقلاب ملی و دموکراتیک و وظیفه مردمی معانه تاکتیکسی در جهت تحقق این اهداف، در پیش روی همه نیروهای ترقیخواه ایران قرار میگیرد و آن غار شت از تیر در راه سرخوشتی رژیم دیکتاتوری فاشیستی که صورت عقد ترین شد در مقابل شغرتی جنبش رها شیبش ملی در آمده است، و از اسباب که شرط ضروری تحقق این سرخوشتی ایجاد خبیثی واحد از تمام نیروهای ضد اشتداد و دیکتاتوری است. لذا ایجاد جنبه واحد ضد دیکتاتوری معانه نخستین گام در راه تحقق این هدف تاکتیکسی و بن تان آن اهداف اشتراکیت خبیثی ضرورت خبیثی گنبد میکند.

و در جای دیگری از همین جزوه: "ایجاد جنبه واحد ضد دیکتاتوری این امکان را فراهم میسازد که فعالیت نیروهای اشتراکیت کننده در آن... در جهت سرخوشتی ساختن دیکتاتوری فاشیستی هماهنگ گردید و سرخوشتی این دیکتاتوری بطور نسبی در گنجه ترین زمان ممکن عملی گردند." (همانجا ص ۱۰) قلم از بر تاختن به بررسی دقیق ترد و نقل قول بازگرد شده در فوق از آنجا که "گروه منشعب" نیز نظیر "کمیته مرکزی" همواره کوشش میکند که مضامین سیاسی مورد نظرش را در قالب کلماتی بنیان کند که در هن خخوانند فرا از یافتن اشتراکات ریشهای آنان منحرف نماید. تذاکار سه نکته را ضروری می بینیم: اول اینکه "اکثر در نقل قول اول از "سرخوشتی رژیم دیکتاتوری فاشیستی" نامزده شده است نباید این تود هم را برانگیزد که در اینجا "گروه منشعب" از سرخوشتی قدرت حاکمه ی سیاسی منشعب می نماید. رژیم بطور کلی در اد بیات سیاسی عموما به شکل د و ملت و یا شکل افعال قدرت سیاسی اتلاق میگردد. نظیر رژیم سلطنتی و رژیم جمهوری و رژیم فاشیستی و... در اد بیات تناسی فارسی علاوه بر موارد فوق و معمولا از لغت "رژیم" برای اشاره به مستوع کیفیت و فعالیت قدرت حاکمه سیاسی نیز استفاده میگردد. بنا بر این نباید توجه داشت که این دو مورد "استعمال کامل" متفاوت این لغت را با یکدیگر اشتباه نمود. در کلیه مقالات کمیته مرکزی و همچنین در بحثها "گروه منشعب" لغت رژیم برای اشاره به شکل افعال قدرت حاکمه سیاسی استفاده میگردد و نمایند "ضمین کالا شفاچی که همین لغت در شعارهای جنبش انقلابی و کمونیستی ایران در است اشتباه گردد. در نقل قول اول نیز "سرخوشتی رژیم دیکتاتوری" به معنای سرخوشتی شکل افعال قدرت حاکمه سیاسی بکار برده شده است و به عنوان هدف اشتراکیت خبیثه در صفحه ۱۰

حقیقت را بخوانید. در میان مردم پخش کنید!

توجه

به آن رس و حساب بانکی جدید ما توجه کنید!

آدرس پستی ما:
 I. P. S. C.
 P. O. BOX 0013
 12443 ANGERS
 SWEDEN

حساب بانکی ما:
 I. P. S. C.
 PKBANKEN
 KONTONR 32822028700
 SWEDEN